

ذهن ارتجاعی

- 
- سرشناسه:** رابین، کوری، ۱۹۶۷ - م.  
**عنوان و نام پدیدآور:** ذهن ارتجاعی: محافظه‌کاری از ادmond برک تا سارا پالین/کری رابین؛  
[ترجمه] شهریار خواجهیان.  
**مشخصات نشر:** تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.  
**مشخصات ظاهری:** ۳۳۶ ص.  
**شابک:** ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۳۳۷-۰  
**وضعیت فهرست‌نویسی:** فیبا  
**یادداشت:** عنوان اصلی: The reactionary mind: conservatism from Edmund Burke to Sarah Palin, c2011.  
**یادداشت:** کتابنامه.  
**یادداشت:** نمایه.  
**موضوع:** محافظه‌کاری - تاریخ  
**موضوع:** Conservatism--History  
**شناسه افزوده:** خواجهیان، شهریار، ۱۳۳۱ -، مترجم  
**رده‌بندی کنگره:** ۱۳۹۶ JC۵۷۳/۲۵۹  
**رده‌بندی دیویی:** ۳۲۰/۵۲  
**شماره کتاب‌شناسی ملی:** ۴۶۸۶۷۸۶
-

# ذهن ارتجاعي

محافظه‌کاري  
از ادموند برک تا سارا پالين

کُري رابين  
ترجمه شهر يار خواجهان



این کتاب ترجمه‌ای است از:

*The Reactionary Mind*  
Corey Robin  
Oxford University Press, 2011



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،  
شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰

\*\*\*

کُری رابین

ذهن ارتجاعی

محافظه‌کاری

از ادموند برک تا سارا پالین

ترجمه شهریار خواجهیان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۳۳۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-337-0

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۲۵۰۰۰ تومان

## یادداشت نویسنده

ذهن ارتجاعی دربارهٔ تاریخ اندیشهٔ محافظه‌کاری از انقلاب فرانسه تا قرن بیست‌ویکم است. تمرکز کتاب بر اروپای غربی و آمریکاست و این بحث را به میان می‌کشد که محافظه‌کاری اساساً راه و روشی سیاسی در واکنش به جنبش‌های رادیکال و چپ بوده است.

من ترجمهٔ کتاب به زبان فارسی را تأیید می‌کنم. زمانی که دریافتم موضوع و بحث‌های این کتاب در ایران، که از بسیاری جهات جغرافیایی و سیاسی متفاوت با کشور من و دیگر کشورهای مورد نظر این کتاب است، مورد توجه قرار گرفته‌اند خوشنودی وصف‌ناپذیری پیدا کردم. هر نویسنده‌ای به دنبال مخاطب می‌گردد، اما مایهٔ شگفتی و غرور من است که این کتاب در ایران خوانده شود و مورد توجه قرار گیرد.

گری رابین



## فهرست

.....	سپاسگزاری	۹
.....	درآمد	۱۳

### بخش اول: بُرشی از ارتجاع

.....	۱. محافظه‌کاری و ضدانقلاب	۶۷
.....	۲. نخستین ضدانقلابی	۹۳
.....	۳. زباله و جاذبه	۱۱۱
.....	۴. پشت‌ورو	۱۳۷
.....	۵. خلافکاران پیشین	۱۵۳
.....	۶. دُرْدانهٔ قانون تبعیض مثبت	۱۷۹

### بخش دوم: فضیلت‌های خشونت

.....	۷. نسل‌کشی رنگین	۲۰۵
.....	۸. یادی از امپراتوری‌های گذشته	۲۱۷
.....	۹. پروتکل‌های مردسالارانه	۲۴۹
.....	۱۰. تب پوتوماک	۲۷۱
.....	۱۱. سهولت خشن بودن	۲۹۳
.....	جمع‌بندی	۳۲۹
.....	نمایه	۳۳۳





## سیاسگزاری

بخش اعظم مطالب این کتاب نخست در گاهنامه‌ها و نشریات منتشر شد. اگر به خاطر ویراستاران کتاب، الکس استار، پل لایتی، مری کی ویلمرز، پل مایراسکاف، آدام شاتز، جان پالاتلا و جکسون لیرز نبود، هرگز درباره‌ی راست نمی‌نوشتیم. اغلب فرض می‌شود دانشگاهیانی که در حوزه‌های غیرآکادمیک مطلب می‌نویسند، پژوهش‌های خود را برای مصرف عمومی سر هم می‌کنند و ایده‌های پیچیده را که ابتدا در آزمایشگاه‌های دانشگاهی پرورده شده‌اند ساده‌سازی می‌کنند. برای من فرایند نوشتن این کتاب برعکس بوده است: محافظه‌کاری در میان نوشته‌های غیرآکادمیک من نوعی علقه‌ی پژوهشی شد، و بیشینه‌ی ایده‌هایم درباره‌ی راست در گفتگو و نوشتن برای این ویراستاران، به‌ویژه آلکس و جان، شکل گرفتند.

این کتاب به لحاظ اندیشگی از آرنو مایر و کارن اورن الهام گرفته است. هیچ‌یک از پژوهشگران بیش از کارن و آرنو درک من از «تداوم رژیم قدیم» — در اروپا و ایالات متحده — را بیشتر نکرده است. کارن و آرنو، برخلاف خرد متعارف چپ و راست که معتقد است مدرنیته تفکر قرون وسطایی را شسته و رفته است، چشم مرا به روی «فئودالیسم دیرآمده» جهان پسافئودالی گشودند. در حالی که آن‌ها بی‌تردید با تفسیر من از محافظه‌کاری مخالف‌اند، نمی‌توانستم بدون کار بسیار زایای آنان به این مهم دست یابم.

در روند نوشتن و بازنگری در این جستاها، از حلقه‌ی گسترده‌ای از خوانندگان بهره برده‌ام: تاریخ‌نگاران و عالمان سیاسی، شعرا و مقاله‌نویسان، تئوریسین‌ها و فیلسوفان، منتقدان ادبی و جامعه‌شناسان، روزنامه‌نگاران و ویراستاران. بخش مهمی از این اطلاعات در کارگاه‌ها و گفتگوها در دانشگاه‌های سراسر کشور ارائه شده است.



«آیا نمی‌دانید که نه، خشن‌ترین واژه‌ای است که بر

زبان می‌آوریم؟»

— امیلی دیکنسون



## درآمد

یک حزب سیاسی ممکن است پیش از آن که از اصول اعتقادی ثابت خود کاملاً آگاه یا با آن موافق باشد دریابد که تاریخی داشته است، و ممکن است از طریق دگردیسی‌ها و دمسازی‌های پیاپی که طی آن برخی مسائل منسوخ و موضوع‌های نویی رو شده‌اند به شکل واقعی خود رسیده باشد. آنچه باورهای بنیادی است احتمالاً با بررسی دقیق عملکرد آن در طول تاریخش و بررسی آنچه اذهان متفکر و فلسفی‌تر از سوی حزب گفته‌اند درک خواهد شد؛ و تنها دانش دقیق تاریخی و تحلیل خردمندانه خواهد توانست بین اصول ثابت و موقت و بین آموزه‌ها و اصولی که باید همواره و در همه شرایط حفظ و رعایت شوند یا خود را تقلبی یا جعلی نشان دهند و آموزه‌هایی فرق گذارد که بر اثر شرایط ویژه شکل می‌گیرند و فقط در پرتو آن شرایط قابل فهم و توجیه‌پذیر هستند.

— تی. اس. الیوت، «ادبیات سیاست»

از آغاز دوران مدرن، فرودستان علیه فرادستان در حکومت، کلیسا، محیط کار و دیگر نهادهای سلسله‌مراتبی به پا خاسته‌اند. آن‌ها زیر پرچم‌های متفاوتی — جنبش کارگری، فمینیسم، لغو برده‌داری، سوسیالیسم — گرد می‌آمدند و شعارهای گوناگونی — آزادی، برابری، حقوق، دموکراسی و انقلاب — سر می‌دادند. و فرادستان نیز تقریباً در هر موردی — با خشونت و بی‌خشونت، قانونی و غیرقانونی، آشکار

و پنهان — مقابل آن‌ها ایستادگی می‌کردند. حرکت و تدبیر دموکراسی داستان سیاست مدرن یا دست‌کم یکی از داستان‌های آن است.

این کتاب دربارهٔ گروه دوم این داستان است، یعنی حرکت و آرای سیاسی که — به انحای گوناگون محافظه‌کار، مرتجع، انتقامجو، ضدانقلاب نامیده می‌شوند — از آن فرا می‌رویند و آن را برمی‌انگیزند. این آرا، که در جناح راست طیف سیاسی قرار می‌گیرند، در نبردها ساخته و پرداخته می‌شوند. آن‌ها دست‌کم از همان آغاز که به عنوان ایدئولوژی‌های رسمی در انقلاب فرانسه ظهور کردند، به نبرد بین گروه‌های اجتماعی، نه ملت‌ها، و به طور کلی نبرد بین کسانی با قدرت بیشتر و کسانی با قدرت کمتر نظر داشته‌اند. برای درک این آرا باید آن داستان را بفهمیم. زیرا همان چیزی است که محافظه‌کاری نامیده می‌شود، یعنی تعمق — و تفسیر تئوریک — دربارهٔ تجربهٔ محسوس داشتن قدرت، تهدید شدن آن، و تلاش برای بازپس‌گیری آن.

کارگران یک کارخانه، به‌رغم همهٔ تفاوت‌هایشان، به‌مانند منشی‌های یک دفتر، دهقانان یک ملک اربابی، بردگان یک مزرعه — حتی همسران یک ازدواج — هستند که در شرایط قدرت نابرابر در آن زندگی و کار می‌کنند. آن‌ها تسلیم و مطیع هستند، خواسته‌های مدیران و اربابان، همسران و صاحبانشان را به دیده می‌گیرند. آن‌ها تأدیب و تنبیه می‌شوند؛ کار زیاد می‌کنند و مزد کم می‌گیرند. برخی اوقات کارشان را خود آزادانه انتخاب می‌کنند — قرارداد کارگران با کارفرمایان و زنان با شوهرانشان — اما به‌ندرت شرایط آن را خود تعیین می‌کنند. گذشته از این، چه قراردادی اصولاً می‌تواند مشکلات روزمره و قیدوبندهای موجود در یک شغل یا یک ازدواج را یک‌به‌یک شرح دهد؟ در حقیقت در سراسر تاریخ آمریکا، قراردادها اغلب به‌مثابهٔ محملی برای اعمال زور و محدودیت پیش‌بینی‌نشده به‌ویژه در جاهایی همچون محل کار و خانواده عمل کرده‌اند که مردان و زنان زمان زیادی از زندگی خود را در آن‌ها می‌گذرانند. قرارداد شغلی و زناشویی از سوی قضات، که

خود نظر دوستانه‌ای به منافع کارفرمایان و شوهران داشته‌اند، به گونه‌ای تفسیر شده که شامل همه‌گونه بندهای نانوشته و ناخواسته سرسپردگی است که همسران و کارگران به طور ضمنی به آن تن می‌دهند، حتی زمانی که دربارهٔ چنان بندهایی آگاهی ندارند یا خواهان قید کردن شرایط دیگری هستند.<sup>(۱)</sup>

برای مثال تا ۱۹۸۰ تجاوز شوهر به زن در همهٔ ایالت‌های آمریکا قانونی بود.<sup>(۲)</sup> مبنای توجیه این عمل به رسالهٔ حقوقدان انگلیسی، متیو هیل، در ۱۷۳۶ بازمی‌گشت. هیل استدلال می‌کرد، زمانی که زنی ازدواج می‌کند به طور ضمنی می‌پذیرد که «خود را در این نوع [وظیفهٔ جنسی] تسلیم شوهرش» کند. رضایت وی در این جا نوعی رضایت ضمنی ولو نادانسته است که در طول دورهٔ زناشویی «نمی‌تواند از آن تن بزند». وی که یک بار آری گفته است، هرگز نمی‌تواند نه بگوید. در اواخر ۱۹۵۷ — دوران دادگاه وارن — یک رسالهٔ حقوقی معیار اشعار می‌داشت که «مرد با برقراری رابطهٔ جنسی با همسر قانونی‌اش، حتی اگر به زور و برخلاف میل وی باشد، مرتکب تجاوز نمی‌شود.» اگر زنی (یا مردی) سعی می‌کرد این شرط را در قبالهٔ ازدواج بگنجانند که برقراری رابطهٔ جنسی باید توأم با رضایت باشد، قضات بنا به قانون عرف موظف بودند که آن را نادیده بگیرند یا رد کنند. رضایت ضمنی نوعی ویژگی ساختاری قراردادی است که هیچ‌یک از طرفین نمی‌تواند آن را تغییر دهد. با توجه به این‌که راه خلاصی طلاق تا نیمه‌های قرن بیستم چندان در دسترس نبود، قبالهٔ ازدواج زنان را محکوم به خدمت جنسی به همسرانشان می‌کرد.<sup>(۳)</sup> ایدهٔ مشابهی در قراردادهای شغلی به کار گرفته می‌شد. کارگران رضایت می‌دادند که به استخدام کارفرمایان درآیند، اما تا قرن بیستم قضات آن رضایت را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که شامل مقررات بردگی ضمنی و برگشت‌ناپذیر می‌شد؛ در عین حال راه خلاصی ترک شغل، چنان‌که برخی فکر می‌کردند، تقریباً قانونی یا عملی نبود.<sup>(۴)</sup>

اما، هرازچندگاهی فرودستان این جهان به چنین سرنوشتی اعتراض می‌کنند. آن‌ها به شرایط خود اعتراض می‌کنند، نامه می‌نویسند،

دادخواهی می‌کنند، به جنبش‌ها می‌پیوندند و درخواست‌های خود را مطرح می‌کنند. هدف‌های آن‌ها ممکن است حداقلی و محتاطانه باشد — ایمنی بیشتر ماشین‌آلات کارخانه‌ها، پایان دادن به تجاوز همسران به زنان — اما با بیان خواسته‌های خود، فکر تغییرات بنیادی‌تر را در قدرت نیز مطرح می‌کنند. آن‌ها از خدمتگزاری یا تمنا و گماشتگی تن می‌زنند و از جانب خود صحبت و عمل می‌کنند. بیش از خود اصلاحات، این عرض اندام طبقهٔ فرودست — ظهور یک صدای خواهان مصرّ و مستقل — است که فرادستان را می‌آزارد. اصلاحات ارضی گواتمالا در ۱۹۵۲ یک و نیم میلیون هکتار زمین را در میان ۱۰۰ هزار خانوار تقسیم کرد. این به دیدهٔ طبقات حاکم، در مقایسه با بلوای بحث سیاسی‌ای که این لایحه به‌ظاهر برمی‌انگیخت، چیزی نبود. اسقف اعظم گواتمالا شکایت می‌کرد که اصلاح‌طلبان پیشرو دهقانان محلی «برخوردار از موهبت امکان گفتگو» را به پایتخت می‌فرستند تا در آن‌جا از فرصت «صحبت در میان مردم» برخوردار می‌شوند. این همان شر بزرگ اصلاحات ارضی بود.<sup>(۵)</sup> جان سی. کالهن، نایب‌رئیس پیشین و سخنگوی اصلی نهضت جنوبی‌ها در واپسین سخنرانی خود در سنا، تصمیم‌کنگره به پذیرش دادخواست‌های لغو برده‌داری در میانهٔ دههٔ ۱۸۳۰ را لحظه‌ای دانست که ملت خود را در مسیر بازگشت‌ناپذیر رویارویی بر سر برده‌داری قرار داد. در چهار دههٔ کاری که شاهد شکست مواضع برده‌داران با لویح تعرفهٔ کراهت،<sup>۱</sup> بحران الغا<sup>۲</sup> و لایحهٔ قدرت<sup>۳</sup> بود، صرف سخنرانی

۱. Tariff of Abominations یا طرح تعرفهٔ ۱۸۲۸، یک تعرفهٔ حمایتی بود که کنگرهٔ آمریکا آن را در مه ۱۸۲۸ تصویب کرد. این طرح برای حمایت از صنایع مستقر در شمال کشور بود که مخالفان جنوبی به دلیل تأثیراتش بر اقتصاد پیش از جنگ جنوب به آن تعرفهٔ کراهت لقب دادند. — م.

۲. Nullification Crisis، این بحرانی منطقه‌ای طی دوران ریاست‌جمهوری اندرو جکسون بود که بر اثر فرمان الغا در کارولینای جنوبی مورخ ۱۸۳۲ به وجود آمد. این فرمان مطابق اختیارات ایالتی اعلام می‌کرد که قانون تعرفهٔ ۱۸۲۸ و ۱۸۳۲ مخالف قانون اساسی و لذا در درون مرزهای کارولینای جنوبی باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است. — م.

۳. Force Bill، این لایحه را بیست و دومین کنگرهٔ آمریکا رسماً تحت عنوان «قانون متمم تأمین عوارض وارداتی» در ۱۸۳۳ تصویب کرد، که مطابق هشت بخش آن قدرت‌های اجرایی رئیس‌جمهور گسترش می‌یافت. — م.



دربارهٔ بردگان در پایتخت کشور برای کالهنون در حال مرگ حکایت از شروع انقلاب داشت.<sup>(۶)</sup> و زمانی که نیم قرن بعد جانشینان کالهنون در پی آن شدند که غول الغای بردگی را به بطری بازگردانند، همین تأکید بر عاملیت سیاهان بود که هدف قرار گرفت. در توضیح کثرت کنوانسیون‌های قانون اساسی که در دههٔ ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ در سراسر جنوب آمریکا برای محدود کردن حق رأی برگزار می‌شد، نمایندهٔ یکی از این کنوانسیون‌ها اعلام کرد، «اصل زیربنایی این جنبش کنوانسیون‌ی ... حذف کاکاسیاه‌ها از سیاست این ایالت بود.»<sup>(۷)</sup>

تاریخ کارگری آمریکا سرشار از شکایت‌های مشابه از طبقات کارفرما و متحدانشان در دولت است: نه از این‌که کارگران عضو اتحادیه‌ها خشن، اغتشاشگر یا نابسود باشند، بل از این‌که آن‌ها مستقل و خودسازمان‌گردند. به‌یقین همان خودسازمان‌گری بسیار قوی آن‌هاست که — به دیدهٔ فرادستانشان — زیاده‌خواهی‌های کارفرما و دولت را تهدید می‌کند. طی آشوب‌های ۱۸۷۷، کارگران اعتصابی راه‌آهن سنت لوئیس خود اقدام به راندن قطارها کردند. مالکان راه‌آهن از بیم آن‌که مردم به این نتیجه برسند که کارگران قادر به مدیریت راه‌آهن هستند، سعی کردند جلو کارگران را بگیرند — در حقیقت خود دست به اعتصاب زدند تا ثابت کنند این مالکان و تنها مالکان هستند که می‌توانند قطارها را سرموقع به حرکت درآورند. در اعتصاب عمومی سیاتل در ۱۹۱۹، کارگران تلاش زیادی کردند تا خدمات اساسی دولت، از جمله نظم و قانون، را برقرار کنند. آن‌ها به قدری در این کار موفق بودند که شهردار به این نتیجه رسید که همانا ظرفیت مستقل کارگران برای محدود کردن خشونت و هرج و مرج است که خود بزرگ‌ترین تهدید است.

این به‌اصطلاح اعتصاب مشفقانه اقدامی انقلابی بود. این‌که خشونت در کار نبود، تغییری در حقیقت نمی‌دهد... درست است. برق گلولهٔ تفنگ، صدای رعدآسای بمب و قتل و کشتاری دیده و شنیده نشد. تکرار می‌کنم، انقلاب نیازی به خشونت ندارد. اعتصاب عمومی، چنان‌که در سیاتل دیده

شد، خود سلاح انقلاب است و چون آرام است خطرناک تر است... یعنی این که دولت را از کار می اندازد. چیزی که آن جا دیدیم شورشیگری است — فارغ از این که چگونه عمل کند.<sup>(۸)</sup>

در قرن بیستم، قضات مرتباً اتحادیه های کارگری را برای تدوین و تنظیم تعاریف خود از حقوق و گردآوری فهرست قوانین مربوط به کارگران عادی محکوم می کردند. یک دادگاه فدرال ادعا کرد که این گونه کارگران خود را «شارحان نوعی قانون برتر از قانون ... مورد اجرای دادگاه ها» می بینند. دادگاه عالی اعلام کرد، آن ها به اعمال «قدرت هایی که فقط در انحصار دولت است» می پردازند و خود را «تریبونی خود-منسوب» برای قانون و نظم ساخته اند.<sup>(۹)</sup>

محافظه کاری صدای تئوریک این اراده علیه عاملیت طبقات فرودست است، و منسجم ترین و عمیق ترین استدلال ها را درباره این پرسش ها دارد که چرا اقشار پایینی نباید اجازه اعمال اراده مستقل خود را داشته باشند، چرا نباید اجازه یابند که خود را اداره کنند یا طرز اداره جامعه سیاسی خود را داشته باشند. تسلیم نخستین وظیفه آن ها، و عاملیت حق ویژه نخبگان است.

هرچند اغلب ادعا می شود که چپ طرفدار برابری است و راست هوادار آزادی، اما این مفهوم در بیان اختلاف واقعی بین راست و چپ به راه خطا می رود. به لحاظ تاریخی، محافظه کاران طرفدار آزادی برای بالایی ها و محدودیت برای پایینی ها بوده اند. به عبارت دیگر، آنچه آن ها در خصوص برابری می بینند و از آن رویگردان اند، نه تهدید آزادی که تعمیم آن است. چرا که در این تعمیم یافتن از دست رفتن آزادی خود را می بینند. ساموئل جانسون گفته است: «ما همه در مورد آزادی خود توافق داریم، اما بر سر آزادی دیگران توافق نداریم. زیرا اگر بخواهیم به تناسب قائل باشیم، دیگران باید ببازند. من بر این باورم که کمتر کسی آرزو می کند که عوام آزادی حکومت بر ما را داشته باشند.»<sup>(۱۰)</sup> این همان

تهدیدی بود که ادموند برک در انقلاب فرانسه می‌دید: نه فقط مصادرهٔ اموال یا انفجار خشونت، که معکوس شدن امر احترام و فرماندهی نگران‌کننده بود. وی ادعا می‌کرد، «این برابری خواهان فقط نظم طبیعی امور را تغییر می‌دهند و آن را منحرف می‌سازند.»

شغل یک آرایشگر یا یک رنگرز ممکن نیست مورد احترام همه باشد — مشاغل پست‌تر به کنار. انتظار نمی‌رود چنین شاغلینی مورد ستم دولت قرار گیرند؛ اما اگر کسانی مانند آن‌ها، فردی یا جمعی، اجازه یابند که حکومت کنند، به دولت ستم می‌شود.<sup>(۱۱)</sup>

برک اجازه می‌داد که مردم به اعتبار عضویت در یک جمعیت سیاسی حقوق بسیاری داشته باشند — بهره بردن از ثمرهٔ کار و ارث و میراثشان، آموزش و چیزهای دیگر. اما تنها حقی که وی دادن آن را به همهٔ مردم رد می‌کرد «شریک شدن در قدرت، اقتدار و رهبری» بود که شاید به نظر آن‌ها باید از داشتن آن «در مدیریت کشور» برخوردار شوند.<sup>(۱۲)</sup>

حتی زمانی که خواسته‌های چپ به سوی عرصهٔ اقتصاد تغییر مسیر می‌دهد، تهدید گسترش آزادی‌ها بزرگ جلوه می‌کند. اگر منابع اقتصادی در اختیار زنان و کارگران گذاشته شود تا انتخاب‌های مستقل انجام دهند، آن‌ها آزاد خواهند بود که از شوهران و کارفرمایانشان اطاعت نکنند. به همین دلیل است که لارنس مید، یکی از روشنفکران برجستهٔ مخالف دولت رفاه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، اعلام کرد که دریافت‌کنندهٔ کمک‌هزینهٔ رفاهی «از برخی جهات باید آزادی کمتر و نه بیشتری داشته باشد.»<sup>(۱۳)</sup> برای محافظه‌کاران برابری چیزی فراتر از بازتوزیع منابع، فرصت‌ها و دستاوردهاست — هرچند آن‌ها از این چیزها نیز نفرت دارند.<sup>(۱۴)</sup> برابری در نهایت به معنای گردش قدرت است.

محافظه‌کاران در تفسیر تهدید چپ‌گرایان از این زاویه بر خطا می‌یستند. جی. ای. کوهن،<sup>۱</sup> که یکی از رساترین صداهای مارکسیسم

معاصر بود، پیش از مرگ این مسئله را مطرح کرد که بخش بزرگی از برنامه‌های بازتوزیع اقتصادی چپ را می‌توان نه حاکی از قربانی کردن آزادی در پیشگاه برابری، که گسترش آزادی گروهی محدود به گروهی نامحدود دانست.<sup>(۱۵)</sup> و به یقین، جنبش‌های بزرگ رهایی‌بخش مدرن — از لغو برده‌داری تا فمینیسم، مبارزه برای حقوق کارگران و حقوق مدنی — همواره پیوندی بین آزادی و برابری برقرار کرده‌اند. آن‌ها با خروج از خانواده، کارخانه و مزرعه که اسارت و نابرابری در آن‌ها با روی یک سکه هستند، آزادی و برابری را دو بخش تقلیل‌ناپذیر ولی متقابلاً تقویت‌کننده یک کل واحد ساختند. پیوند بین آزادی و برابری بحث بازتوزیع را برای راست‌گرایان خوشایندتر نکرده است. چنان‌که یک محافظه‌کار شوخ‌طبع از دیدگاه‌های سوسیال‌دموکراتیک جان دیویی شکایت می‌کرد، «تعاریف آزادی و برابری چنان تردستانه ساخته شده‌اند که هر دو به شرایط تقریباً مشابهی اشاره دارند.»<sup>(۱۶)</sup> با این حال، این ترکیب آزادی و برابری اصل محوری سیاست‌های رهایی‌بخش است. این‌که آن سیاست‌ها با چنین اصلی تطابق دارند یا نه، البته داستان دیگری است. اما محافظه‌کاران بیش از آن‌که نگران خیانت به این اصل باشند، نگران تحقق آن هستند.

یکی از دلایل این‌که عاملیت فرودستان چنین خیال محافظه‌کاران را برمی‌آشوبد این است که در محیطی صمیمی شکل می‌گیرد. هر انفجار سیاسی بزرگ — حمله به باستیل، تسخیر کاخ زمستانی، راهپیمایی در واشینگتن — را یک فتیله خاص روشن می‌کند: رقابت برای حقوق و موقعیت در خانواده، کارخانه و مزرعه. سیاستمداران و احزاب صحبت از قانون اساسی و متمم آن، حقوق طبیعی و حقوق ویژه موروثی می‌کنند. اما موضوع واقعی مباحثات آن‌ها زندگی خصوصی قدرتمندان است. الیزابت کدی استانتون می‌نویسد، «راز مخالفت با برابری زنان در کشور این است که مردان آمادگی ندارند این حق را در خانه به

رسمیت شناسند.»<sup>(۱۷)</sup> در پشت شورش‌های خیابانی یا بحث و جدل پارلمانی، آن زن خدمتکاری است که در برابر خانم حاضر جوابی می‌کند، و کارگری است که از فرمان رئیس سرپیچی می‌کند. به همین دلیل است که بحث‌های سیاسی ما — نه فقط دربارهٔ خانواده که نیز دربارهٔ دولت رفاه، حقوق مدنی و بسیاری از چیزهای دیگر — می‌تواند چنین انفجارآمیز باشد، زیرا به شخصی‌ترین روابط قدرت می‌پردازد. و به همین مناسبت هم اغلب مورد توجه رمان‌نویس‌ها قرار می‌گیرد تا سیاست‌های ما را به قلم درآورند. در اوج جنبش حقوق مدنی، جیمز بالدوین به تلاهاسی سفر کرد و آن‌جا با یک دست فشردن خیالی نسخهٔ پنهانی بحران قانون اساسی را یافت.<sup>(۱۸)</sup>

من تنها مسافر کاکاسیاه در فرودگاه مخروبهٔ تلاهاسی بودم. روز آفتابی بسیار گرمی بود. رانندهٔ سیاهپوستی که عنان سگ کوچکی را به دست دارد، با کارفرمای سفیدپوست خود روبه‌رو می‌شود. وی ضمن توجه به سگ، حضور من را نیز پنهانی کاملاً زیر نظر دارد و به گونه‌ای جالب و منتظر مراقبش است و به وی احترام می‌گذارد. وی میانسال، بشاش و با صورتی پودرزده است و خوشحال از این‌که دو موجودی را می‌بیند که زندگی‌اش را دلپذیر می‌سازند. مطمئنم که هرگز نشده که یکی از آن‌ها بتواند او را قضاوت کند یا قضاوت خشنی دربارهٔ او انجام دهد. وی ممکن بود حین رفتن به سوی راننده با یک دوست نیز احوالپرسی کند. هیچ دوستی نمی‌توانست چهرهٔ او را بشاش‌تر کند. اگر به آن شکل به من لبخند می‌زد انتظار می‌داشتم که با او دست بدهم. اما اگر دست خود را دراز می‌کردم سراسیمگی، سردرگمی و وحشت آن چهره را فرا می‌گرفت، فضا تیره‌وتار می‌شد، و خطر، حتی تهدید مرگ، بی‌درنگ فضا را پر می‌کرد. کابالای جنوبی بر چنان نشانه‌ها و نمادهای کوچکی مبتنی است.<sup>(۱۹)</sup>

تعارض بر سر برده‌داری در آمریکا — پیشینهٔ شومی که این بخش از تصور بالدوین را می‌سازد — نمونهٔ آموزنده‌ای به دست می‌دهد. یکی از

ویژگی‌های برجسته برده‌داری در ایالات متحده این است که برخلاف بردگان کارائیب یا سرف‌های روسیه، بسیاری از بردگان جنوبی در قطعات کوچک زمین با اربابان در اقامتگاه‌هایشان زندگی می‌کردند. اربابان نام برده‌هایشان را می‌دانستند؛ زادوولد، زناشویی و مرگشان را ثبت می‌کردند؛ و مهمانی‌هایی برای بزرگداشت این روزها می‌گرفتند. تعامل شخصی بین ارباب و برده به قدری بی‌نظیر بود که فردریک لا آمستد<sup>۱</sup> مهمان را به اظهار نظر درباره «همزیستی و ارتباط نزدیک سیاه و سفید» در ویرجینیا، «آشنایی و نزدیکی صمیمانه‌ای که با شگفتی اگر نه نارضایتی آشکار تقریباً هر بازدیدکننده احتمالی شمالی ملاحظه می‌شد» واداشت.<sup>(۲۰)</sup> توماس دیو، توجیه‌گر برده‌داری، نوشت، تنها «روابط شوهر و زن، والدین و کودک، و برادر و خواهر نزدیک‌تر» از رابطه ارباب و برده بود؛ ویلیام هارپر، دیگر مدافع برده‌داری، اعلام کرد که رابطه ارباب و برده «یکی از نزدیک‌ترین روابط در جامعه» بود.<sup>(۲۱)</sup> برعکس، پس از الغای برده‌داری، بسیاری از سفیدپوستان از سردی رابطه دو نژاد تأسف می‌خوردند. یک سفیدپوست اهل می‌سی‌سی‌پی در ۱۹۱۸ گفت، «من سیاهان را دوست دارم، اما رابطه ما دیگر به نزدیکی رابطه پدرم و برده‌هایش نیست.»<sup>(۲۲)</sup>

البته بیشتر این سخنان تبلیغات و خودفریبی است، اما از یک نظر چنین نیست: نزدیکی ارباب به برده قطعاً منجر به شکل‌گیری نوعی قاعده و قانون بسیار شخصی می‌شد. اربابان قواعد «مشروح غریبی» را برای بردگان‌شان طراحی و اعمال می‌کردند. آن‌ها زمان از خواب برخاستن، غذا خوردن، کار کردن، خوابیدن، باغبانی، ملاقات و نیایش آن‌ها را تعیین می‌کردند؛ درباره همسران و زناشویی «بردگان» شان تصمیم می‌گرفتند؛ برای فرزندان‌شان نامگذاری می‌کردند و زمانی که بازار مناسب بود آن فرزندان را [برای فروش] از والدینشان جدا

می‌کردند. و در حالی که اربابان — و نیز پسران و مباشران — خود را مختار می‌دیدند که هر زمان که خواستند از بدن بردگان زن خود استفاده کنند، این را نیز روا می‌دانستند که مراقب روابط جنسی میان بردگان باشند و آن‌ها را به این دلیل تنبیه و مجازات کنند.<sup>(۲۳)</sup> اربابان که با بردگانشان زندگی می‌کردند ریز رفتار آن‌ها را مستقیماً زیر نظر داشتند و کنترل می‌کردند.

پیامدهای این نزدیکی را نه فقط برده که ارباب نیز حس می‌کرد. اوایی که هر روز را با ارباب خود سر می‌کرد به او کاملاً نزدیک بود. این نزدیکی چنان کامل بود که هر نشانه‌ای از سرپیچی برده — چه رسد به رهایی وی — همچون ضربه‌ای تحمل‌ناپذیر به شخص ارباب دیده می‌شد. زمانی که کالهن اعلام کرد برده‌داری «با جامعه و نهادهای ما رشد کرده و چنان در آن‌ها تنیده شده است که نابودی آن به منزله نابودی همه ما خواهد بود»، فقط به جامعه به طور کلی یا انتزاعی اشاره نمی‌کرد.<sup>(۲۴)</sup> وی به مردان خاصی می‌اندیشید که جذب تجربه روزانه حکومت بر دیگر مردان و زنان شده بودند. با حذف این تجربه، نه فقط ارباب که خود آن مرد نیز — و بسیاری از مردانی که در پی آن بودند تا ارباب شوند، یا فکر می‌کردند که هم‌اکنون نیز هستند — نابود می‌شد. از آن جا که ارباب فاصله کمی بین خود و سلطه اربابی می‌گذاشت، برای حفظ داشته‌های خود به کارهای بی‌سابقه دست می‌زد. در سرتاسر قاره آمریکا برده‌داران از حقوق ویژه خود دفاع می‌کردند، اما این دفاع هیچ‌جا به شدت یا خشونت طبقه اربابی جنوب [ایالات متحده] نبود. سی. ون وودوارد نوشت، خارج از جنوب پایان برده‌داری «تعطیلی یک سرمایه‌گذاری» بود. اما در داخل آن، مرگ جامعه محسوب می‌شد.<sup>(۲۵)</sup> و زمانی که، پس از جنگ داخلی، طبقه ارباب با سببیت یکسانی برای بازگرداندن حقوق ویژه و قدرت خود می‌جنگید، این نزدیکی به فرماندهی و حکومت بود که

بیشترین مشغولیت ذهنی آن‌ها را تشکیل می‌داد. همان‌طور که هنری مکنیل ترنر، یک جمهوریخواه سیاهپوست در جورجیا، در ۱۸۷۱ گفت، «آن‌ها چندان اهمیتی به پذیرش سیاهان در راهروهای کنگره نمی‌دهند... اما نمی‌خواهند که سیاهان در خانه دست بالا را پیدا کنند.» صد سال بعد، یک کشاورزِ سهم‌بر سیاه در می‌سی‌سی‌پی هنوز به بومی‌ترین اصطلاحات برای توصیف روابط سیاهان و سفیدان متوسل می‌شد: «ما باید همان‌طور که فرزندانمان مراقب ما هستند، مراقب آن‌ها باشیم.»<sup>(۲۶)</sup>

زمانی که محافظه‌کاران از پایین به یک جنبش دموکراتیک نگاه می‌کنند، این (و تمرین عاملیت) چیزی است که می‌بینند: یک اختلال وحشتناک در زندگی خصوصی قدرتمندان. تئودور سجویک با ملاحظهٔ انتخاب توماس جفرسون در ۱۸۰۰ به ریاست‌جمهوری با تأسف گفت، «بهترین فضیلت‌ها نابود می‌شوند؛ نفوذ شخصی رو به پایان است.»<sup>(۲۷)</sup> برخی اوقات محافظه‌کاران شخصاً در آن زندگی دخیل هستند و گاه نیستند. صرف‌نظر از این، ترس آن‌ها از اندوه شخصی در پس این اغتشاش عمومی است که به تئوری آن‌ها نوعی اصالت ملموس و صلابت اخلاقی می‌بخشد. برک در ۱۷۹۰ به پارلمان گفت که «هدف واقعی» انقلاب فرانسه «گسستن همهٔ پیوندهای طبیعی و مدنی تنظیم‌کننده و نگهدارندهٔ جامعه از طریق یک رشته فرمانبری‌ها، برانگیختن سربازان علیه افسران، خدمتکاران علیه اربابان، بازرگانان علیه مشتریان، صنعتگران علیه کارفرمایان، مستأجران علیه مالکان، کشیش‌ها علیه اسقف‌ها و بچه‌ها علیه والدین» است.<sup>(۲۸)</sup> سرپیچی شخصی به سرعت موضوع ثابت و مستمر اعلامیه‌های برک دربارهٔ رویدادهای در حال انکشاف فرانسه شد. یک سال بعد، وی در نامه‌ای نوشت که به دلیل آن انقلاب «هیچ خانه‌ای از دست خدمتکاران؛ هیچ افسری از دست سربازان، و هیچ کشور و قانونی از شورش در امان



نیست.»<sup>(۲۹)</sup> وی در سخنرانی دیگری در مقابل پارلمان در ۱۷۹۱، اعلام کرد که «قانون اساسی ای که بر پایه آنچه حقوق بشر نامیده می‌شود نوشته شده، جعبه پاندورایی» را در سراسر جهان از جمله در هائیتی گشود: «سیاهان علیه سفیدان، سفیدان علیه سیاهان، و هرکس علیه دیگری، به دشمنی جنایتکارانه برخاستند؛ فرمانبری نابود شد.»<sup>(۳۰)</sup> وی در پایان زندگی خود اعلام کرد که برای ژاکوبین‌ها هیچ چیزی ارزش «نام فضیلت عمومی» را ندارد «مگر این که نشان‌دهنده تجاوز به حریم خصوصی باشد.»<sup>(۳۱)</sup>

دیدگاه ناشی از انفجار [ارزش‌های] شخصی چنان قدرتمند است که می‌تواند یک مرد مصلح را به یک مرد مرتجع تبدیل کند. جان آدامز که شاگرد مکتب روشنگری بود باور داشت که «رضایت مردم تنها بنیاد اخلاقی دولت» است.<sup>(۳۲)</sup> اما زمانی که همسرش پیشنهاد کرد تا نسخه ملایمی از این اصول در خانواده پیاده شود، به مذاق وی خوش نیامد. ایبگل [همسرش] به وی نوشت، «راستی، در قوانین تازه‌ای که به گمانم لازم است تصویب کنید، خواهشمندم خانم‌ها را به یاد داشته و سخاوتمندتر و خیرخواه‌تر از نیاکانتان با آن‌ها باشید. قدرت‌های نامحدود آن‌چنانی به شوهران ندهید. به یاد داشته باشید، همه مردان اگر می‌توانستند خودکامه می‌شدند.»<sup>(۳۳)</sup> و آدامز در پاسخ چنین نوشت:

به ما گفته شده که مبارزات ما بندهای دولت را در همه‌جا سست کرده است؛ بچه‌ها و شاگردان نافرمان شده‌اند؛ در مدارس و دانشگاه‌ها آشوب به پا شده است؛ بومیان سرخپوست به نگهبانان‌شان بی‌اعتنایی کرده‌اند، و سیاهان نسبت به اربابان‌شان گستاخ شده‌اند. اما نامه شما نخستین نشانه‌ای است که قبیله دیگری که بی‌شمارتر و قدرتمندتر از بقیه است، ابراز نارضایتی کرده است.

هرچند آدامز پاسخ خود را با کنایه و شوخی درآمیخت — وی دعا کرد که جورج واشینگتن وی را از «استبداد شلیته‌پوش‌ها» مصون بدارد<sup>(۳۴)</sup>

— به روشنی از این ظهور دموکراسی در عرصه خصوصی نگران و عصبی بود. وی در نامه‌ای به جیمز سالیوان، از این ابراز نگرانی کرد که انقلاب آمریکا «همه امتیازات را باطل و نابود» کند، و روحیه نافرمانی بسیار شدیدی را در سراسر جامعه بپراکند که همه انتظامات را از بین ببرد. «که پایانی را بر آن متصور نخواهد بود.»<sup>(۳۵)</sup> فارغ از این که دولت چقدر دموکراتیک باشد، لازم است که جامعه فدراسیونی از قلمروهای خصوصی باشد، که شوهران بر زنان، استادان بر شاگردان حاکم باشند، و هرکس «جایگاه خود را بشناسد و وادار به رعایت آن شود.»<sup>(۳۶)</sup>

محافظه‌کاران به لحاظ تاریخی در پی آن بوده‌اند که روند دموکراسی را در عرصه‌های عمومی و خصوصی سد کنند، با این فرض که پیشرفت در یک عرصه لزوماً پیشرفت در عرصه‌های دیگر را تشویق می‌کند. لوئی دو بونال، از سلطنت‌طلبان فرانسوی، نوشت، «برای حفظ کشور از دست مردم، لازم است که خانواده را از دست‌اندازی زنان و بچه‌ها دور نگاه داریم.»<sup>(۳۷)</sup> حتی در ایالات متحده این تلاش‌ها گاه به ثمر نشسته است. به‌رغم روایت ویگی‌ها<sup>۱</sup> از برآمدن تدریجی دموکراسی، الکساندر کیسار تاریخ‌نگار آمریکایی نشان داده است که مبارزه برای حق رأی در ایالات متحده همان‌قدر که داستان فروبستگی و انقباض بوده سرگذشت پیشرفت و توسعه «همراه با تنش و دلهره» در میان نخبگان سیاسی و اقتصادی نیز بوده که موجد «مهم‌ترین مانع یگانه در برابر حق رأی عمومی ... از اواخر قرن هجدهم تا دهه ۱۹۶۰» شده است.<sup>(۳۸)</sup>

با این همه، موضع ژرف‌تر و پیشگویانه‌تر جناح راست از آن آدامز بوده است: اگر لازم شد، عرصه عمومی را واگذارید و به عرصه خصوصی بچسبید. اجازه دهید مردان و زنان شهروندان دموکراتیک این

۱. منسوب به حزب ویگ بریتانیا در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ که طرفدار تغییرات سیاسی و اجتماعی بود. — م.

کشور باشند؛ اطمینان حاصل کنید که آن‌ها رعایای وفاداری در خانواده، کارخانه و مزرعه بمانند. اولویت بحث و جدل سیاسی محافظه‌کاران حفظ رژیم خصوصی قدرت — حتی به هزینه توانمندی و تمامیت کشور — بوده است. ما عملکرد این محاسبه سیاسی را در حکم دادگاه فدرال در ماساچوست می‌بینیم که یک زن لویالیست<sup>۱</sup> گریخته از انقلاب را وابسته به شوهرش دانست که نباید برای فرار خود مسئول شناخته شود و لذا اموالش را دولت نباید مصادره کند؛ و نیز در خودداری برده‌داران جنوبی از واگذاری بردگان خود برای جنگ در راه اهداف کنفدراسیون جنوب؛ و در پافشاری متأخرتر دادگاه عالی بر این که زنان را نمی‌توان قانوناً موظف ساخت در هیئت منصفه دادگاه‌ها شرکت کنند زیرا آن‌ها «هنوز هم محور خانه و زندگی خانوادگی شناخته می‌شوند» که «مسئولیت‌های ویژه» خود را دارند.<sup>(۳۹)</sup>

پس، محافظه‌کاری با حکمرانی و آزادی محدود — یا نگرانی از تغییر، باور به اصلاحات تدریجی، یا سیاست‌های پرهیزکارانه — همراه نیست. این‌ها ممکن است محصولات فرعی محافظه‌کاری، یا یک یا چند شیوه ویژه تاریخی و پیوسته متغیر ابراز نظر باشند. اما این‌ها هدف زندگی‌بخش آن نیستند. همچنان که، محافظه‌کاری ملغمه بدلی سرمایه‌داران، مسیحیان و رزمندگان نیست، چرا که چنان ملغمه‌ای تحت تأثیر نیرویی ساده اما قوی‌تر — مخالفت با آزادی مردان و زنان از بند فرادستان خود، به ویژه در عرصه خصوصی — لیبرترین‌هاست. چنین دیدگاهی ممکن است کیلومترها از دفاع لیبرترین‌ها از بازار آزاد، با تجلیلی که از فرد اتمیزه<sup>۲</sup> و خودمختار می‌کنند، دور باشد اما این‌طور نیست. یک لیبرترین زمانی که به جامعه می‌نگرد، افراد مجزا را نمی‌بیند، بل گروه‌های خصوصی و اغلب سلسله‌مراتبی‌ای را می‌بیند که در آن‌ها یک پدر بر خانواده‌اش و یک صاحب‌کار بر کارکنانش حکومت می‌کند.<sup>(۴۰)</sup>

۱. Loyalist، منسوب به طرفداران وابستگی به تاج و تخت بریتانیا در جنگ استقلال آمریکا. — م.  
2. atomistic

دفاع از جایگاه و امتیازات خود کار ساده‌ای نیست. چنان‌که گفتیم، محافظه‌کاران احتمال دارد یا ندارد که مستقیماً در اعمال قانونی که از آن دفاع می‌کنند دخالت داشته باشند یا از آن منتفع شوند؛ بسیاری، چنان‌که خواهیم دید، این‌گونه نیستند. موضع محافظه‌کاری از این باور واقعی ناشی می‌شود که جهانی که چنین آزاد شده است زشت، پست، فرومایه و کسالت‌بار خواهد بود. این جهان فاقد ارزش‌های عالی‌ای خواهد بود که مطابق آن‌ها انسان بهتر بر انسان بدتر سروری می‌کند. زمانی که برک، در نامهٔ مذکور، می‌افزاید که «هدف بزرگ» انقلاب «برکندن ریشهٔ آن چیزی است که آریستوکرات یا نجیب‌زاده و آدم محترم نامیده می‌شود»، صرفاً نه به قدرت اشراف بل به تمایزی نیز اشاره می‌کند که آن قدرت برای جهان به ارمغان می‌آورد.<sup>(۴۱)</sup> اگر این قدرت برود، آن تمایز هم به همراه آن می‌رود. این دیدگاه حاکی از پیوند بین ارزش‌های عالی و حکومت همان دیدگاهی است که در آمریکای پس از جنگ، آن اتحاد باورنکردنی میان لیبرترین طرفدار دیدگاه قدرت بی‌مهار کارفرما در محیط کار، سنت‌گرای طرفدار پدرسالاری در خانه، و دولت‌گرای واجد دیدگاه رهبری قهرمان با مشتی فشارنده بر روی زمین را به بار آورد. از قرن نوزدهم، هر یک به شیوهٔ خود بر این بیان نوعی محافظه‌کارانه صحه می‌گذارد: «پیروی از یک فرادست واقعی ... یکی از مهم‌ترین فضیلت‌هاست — فضیلتی که وجود آن برای دستیابی به هرچیز بزرگ و پایدار ضرورت مطلق دارد.»<sup>(۴۲)</sup>

این فکر که ایده‌های محافظه‌کارانه شیوه‌ای از عملکرد ضدانقلابی هستند ممکن است موجب بالا رفتن ابروها و حتی سیخ شدن موها شود. این قاعدهٔ کلی مدت‌ها مورد قبول چپ‌ها بوده است که دفاع از قدرت و امتیازات کاری خالی از ایده است. به‌تازگی گزارشی از محافظه‌کاری آمریکایی منتشر شده که می‌گوید، «تاریخ روشنفکری هرگز ناخوشایند

نبوده است» اما «رهیافت مستقیمی برای توضیح قدرت محافظه‌کاری در آمریکا به دست نمی‌دهد.»<sup>(۴۳)</sup> نویسندگان لیبرال همواره سیاست‌های راست‌گرایانه را همچون مردابی عاطفی و نه یک جنبش مقبول عقیدتی تصویر کرده‌اند. تامس پین ادعا می‌کرد که ضدانقلاب «نابودی دانش» را در بر دارد؛ لیونل تریلینگ محافظه‌کاری آمریکایی را ملغمه‌ای از «اشارات ذهنی کج‌خلقانه که در پی همانندسازی خود با ایده‌هاست» توصیف کرد؛ رابرت پکستون فاشیسم را یک «مسئله شکمی» نه «مغزی» نامید.<sup>(۴۴)</sup> محافظه‌کاران نیز گرایش به موافقت با آن‌ها داشته‌اند.<sup>(۴۵)</sup> به هر حال، این پالمرستون بود که در حالی که هنوز [عضو حزب] توری بود، لقب «ابله» را به حزب محافظه‌کار داد. محافظه‌کاران با ایفای نقش ارباب دیرفهم کشور، از این موضع اف. جی. سی. هر نشا استقبال کرده‌اند که «اگر محافظه‌کاران بدون آن‌که چیزی بگویند فقط بنشینند و فکر کنند یا فقط بنشینند، این معمولاً برای هدف‌های عملی کفایت می‌کند.»<sup>(۴۶)</sup> در حالی که مفهوم آریستوکراتیک چنان گفتمانی دیگر طینی ندارد، محافظه‌کاران هنوز به برچسب زودباوری و بی‌سوادی چسبیده‌اند؛ زیرا این بخشی از گیرایی پوپولیستی و جذبه‌گفتاری عوامانه آن‌هاست. چنان‌که روزنامه‌ محافظه‌کار واشینگتن تایمز می‌نویسد، جمهوریخواهان «اغلب خود را 'حزب احمق‌ها' می‌نامند.»<sup>(۴۷)</sup> همان‌طور که خواهیم دید، این چندان هم از حقیقت دور نیست. محافظه‌کاری یک رویه‌ ایده‌محور است، و هیچ بزکی از سوی جناح راست یا جدلی از چپ نمی‌تواند از مجموعه فکری موجود در آن بکاهد یا آن را بزداید.

خود محافظه‌کاران ممکن است به یک دلیل متفاوت، یعنی تهدید خلوص و عمق ایده‌های محافظه‌کاری، از این بحث دوری گزینند. برای بسیاری، واژه «ارتجاع» به معنای تصرف بدون فکر و عاری از خیال قدرت است.<sup>(۴۸)</sup> اما ارتجاع واکنش نیست، زیرا از یک موضع اصولی آغاز می‌کند — این‌که برخی سزاوار و لذا موظف به حکومت بر دیگران هستند — و از این رو آن اصل را با توجه به چالش دموکراتیک

از پایین واسنجی می‌کند. این واسنجی کار آسانی نیست، زیرا چنان چالش‌هایی به لحاظ سرشتشان میل به مخالفت با آن اصل دارند. از این گذشته، اگر طبقه حاکمی به‌واقع سزاوار حکومت باشد، چرا و چگونه اجازه داده است که قدرتش به چالش گرفته شود؟ این چالش نوظهور درباره سزاواری دیگری از چه می‌گوید؟<sup>(۴۹)</sup> محافظه‌کاران با مانع دیگری هم روبه‌رویند: چگونه از اصل حکومت در جهانی دفاع کنند که هیچ چیز در آن ثابت نیست و همه چیز سیال است؟ از لحظه‌ای که محافظه‌کاری به صحنه آمد، ناچار بوده است که با افول ایده‌های باستانی و قرون وسطایی یک سپهر منظم و سازمان‌یافته دست‌وپنجه نرم کند که در آن سلسله‌مراتب دائمی قدرت ساختار ازلی عالم وجود را بازتاب می‌داد. برافتادن نظم قدیم نه فقط ضعف و بی‌کفایتی رهبران آن، که حقیقت مهم‌تر فقدان طرح در جهان را نیز آشکار می‌کند. (این ایده که محافظه‌کاری بازتاب فاش شدن این حقیقت است که جهان سلسله‌مراتب طبیعی ندارد، ممکن است در عصر طراحی هوشمند غریب بنماید. اما همان‌طور که کوین متسون و دیگران متذکر شده‌اند، طراحی هوشمند بر پایه همان فرضیه قرون وسطایی وجود یک ساختار ثابت ابدی برای کائنات قرار ندارد، و چیزی بیش از حس نسبیت‌گرایی و شکاکیت در استدلال‌های آن هست. قدر مسلم این‌که، یکی از واضعان برجسته طراحی هوشمند ادعا کرده است که هر چند وی «پست‌مدرن» نیست، اما از پست‌مدرنیسم «بسیار آموخته» است.<sup>(۵۰)</sup>) بازسازی رژیم قدیم در مواجهه با باور رو به افول به سلسله‌مراتب‌های دائمی دستاورد دشواریابی از کار در آمده است. تعجبی ندارد که در این راه برخی از مهم‌ترین آثار اندیشه مدرن نیز پدید آمده است.

اما دلیل دیگری هست که ما باید در خصوص تلاش‌های معطوف به رد فشار ارتجاعی اندیشه محافظه‌کاری محتاط باشیم، که همانا شهادت خود سنت است. از همان زمان برک، محافظه‌کاران افتخار می‌کرده‌اند